

چیستی و هستی علوم انسانی برخی موانع و راهکارها*

محمدباقر حشمت‌زاده*

چکیده

انسان بالاترین رتبه را در بین مخلوقات داراست. او عامل اصلی علم و شناخت وهم پس از خالق، اصلی‌ترین موضوع شناخت و معرفت است. انسان با داشتن روح ملکوتی و جسم ناسوتی موجودی دوبعدی و منحصر به فرد است. او اگر برای علم و پژوهش موضوعیت و اولویت پیدا کند، مقدمات تاسیس علوم انسانی شکل می‌گیرد و نقطه آغاز و عزیمت این رشته طرح مجهولات اساسی درباره آدمی است. هنگامی که با کمک مفروضات و معلومات اثبات شده و متدها و روش‌های خاص علوم انسانی، سؤالات مزبور پاسخ گفته شود، معارف انسان‌شناسی تولید و حاصل می‌گردد این معرفت پس از الاهیات مهم‌ترین و اولی‌ترین دانش بوده و برای دسترسی به آن باید از معلومات و اطلاعات مربوط به همه موجودات مطلع بود. از آنجا که این دانش درباره انسان و جهت بهینه‌سازی حیات و سعادت اوست، فوق‌العاده مهم و ضروری است.

لیکن علیرغم چنین ارزشی و اهمیت ذاتی، در عمل این دانش در جامعه و در بین آدمیان و در قیاس با سایر علوم و فنون، چندان نقش و جایگاهی ندارد. در این رابطه می‌توان دور باطل و تسلسلی را دید که نمایانگر اوج آسیب‌ها و ناهنجاری‌های این معرفت بوده و راهبرد بهینه اعتلاء و ارتقاء علوم انسانی، شکستن این دور باطل است: سؤالات و دست‌اندرکاران چنین می‌نمایند که ضعف بنیادی و وضعیت موجود و ضعیف این معرفت، عامل اصلی انزوای آن است. در حالی که اصحاب این دانش بر این باورند که

* تاریخ دریافت: ۸۳/۷/۱۰، تاریخ تأیید: ۸۳/۷/۲۸.

** دانشیار دانشگاه شهید بهشتی.

عدم توجه مسئولین و عدم اعتنا به تولیدات و محصولات این علم، موجب ضعف و انزوای آن شده است.

واژگان کلیدی: علوم انسانی، انسان‌شناسی، روابط هستی، فرایند علم و معرفت، توسعه.

مقدمه و طرح موضوع

۴۹

تجرباتی

تجرباتی
رسمی
درم
آستان

بسم الله الرحمن الرحيم - اقرا بسم ربك الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرا وربك الاكرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم، كلا ان الانسان ليطغى، ان اراه استغنا ان الی ربك الرجعی.

به نام خداوند بخشنده مهربان - بخوان به نام پروردگارت که آفرید، آفرید انسان را از خون بسته، بخوان و پروردگار تو کریم‌تر است، آن که تعلیم کرده نوشتن را به قلم، آموزاند انسان را آنچه که نمی‌دانست، نه چنین است به درستی که انسان هر آینه عصیان می‌ورزد با اینکه دید خود را که بی‌نیاز شد، به درستی که به سوی پروردگار تست بازگشت.

آیات کوتاه و آهنگین سوره علق از بنیادی‌ترین آموزه‌های انسان‌شناسی و علوم انسانی است. اگر در بین موجودات هستی، شناخت انسان برای کسی موضوعیت و اولویت داشته باشد، براساس منطق و متدولوژی، مجهولات و سؤالات زیر قابل طرح است که آیات فوق به عنوان کلام خدا به آن‌ها پاسخ گفته است:

هویت، ماهیت و ضمیره انسان چیست؟

انسان از چیست، از کجاست و به کجاست؟

راهکار و راهبرد بهینه انسان چیست؟

مشهود است که آیات مزبور اولین نازله وحی به پیامبر گرامی اسلام بوده و در شب‌های رمضان و لیالی قدر انزال گردیده‌اند. توجه و تأکید بر اولین کلمه این نازله، حکمت آموز و بدیع است. لابد حکمتی دارد که نخستین کلمه از کلام خدا به صیغه امر و البته با یک دنیا لطف و مرحمت بیان گردیده است. عمده راز و رمز انسان‌شناسی قرآن و اسلام می‌تواند در همین کلمه کوچک چند حرفی قرار داشته باشد. از همین کلمه اول از گفتار الهی می‌توان با فلسفه قرآن و ماهیت و هدف انسان آشنا گردید و این معنا را بهتر شناخت که:

«قرآن کتاب هدایت و اسلام دین هدایت است»، (سبحانی، بی تا: ۱۷۳)

چرا که در اولین نازل و کلمه اش انسان امر و هدایت به قرائت و عبودیت گردیده است.

اگر از منظر علوم ارتباطات (اسدی، ۱۳۷۱: ۱۰۱) به شب‌های قدر و نزول قرآن و آغاز بعثت نبی مکرم اسلام نگریسته شود اساسی‌ترین شبکه ارتباطات و مبادلات هستی و بشریت در این صحنه ایجاد گردیده است.

رابطه خالق و ملکوت و آسمان با خلق و ناسوت و زمین پیام دهنده خدای خالق، دانا و کریم است. پیام گیرنده رسول اکرم و همه بشریت، جبرئیل وسیله پیام. و پیام «خواندن و دانستن و هدایت شدن و هویت یافتن و یادگرفتن و گمراه نشدن». بنابراین قرآن به عنوان کتاب هدایت و کلام الهی در اولین کلمه خود، آخرین و اصلی‌ترین سؤال علوم انسانی و انسان‌شناسی را که همان راهبرد و راهکار بهینه باشد پاسخ گفته است. یعنی وجود و هستی آدمی با محتوی و ماهیت «خواندن» پر شده و هویت می‌باشد. و این چیزی جز علم و دانش و عقل و معرفت نیست که هم موضوعش و هم معلمش خداست. خدا کریم‌ترین است چون خودش که قادر و عالم مطلق است. از راه لطف، قابلیت علم و خواندن و آموختن را به انسان کرامت نموده است و از همین روست که آدمی نیز در قیاس با دیگر موجودات و جانداران، صاحب شرافت و کرامت و امتیاز گردیده است.

ای انسان بخوان، چه بخوانم؟ چگونه بخوانم؟ کتاب هستی در مقابل تو گشوده است بخوان تا بدانی «خالق تو و همه چیز» خدای خلاق است. کتاب هستی را بخوان و ببین، آن هم از راس و اصلی هستی که پروردگار باشد. چرا بخوانم و چه بخوانم؟ بخوان تا بدانی که مبدأ هستی و خلقت، خالق است. بدان که تو با این همه هیبت و غرور و امتیاز، از خون بسته و از علقه‌ای ناچیز آفریده شده‌ای. از سوئی بدان که طغیان و هیبت تو در برابر خداوند ناچیز است و از سوی دیگر آگاه باش که خالق با چه خلاقیت و توانایی از چیزی به شکل و به موجودی شگرف و زیبا و توانمند چون تو ساخته است.

اما همین تو که همه چیزت از خداست. زمانی که باعقل و تجربه و ابزار به ظاهر خودساخته است، «علم و ثروت» خلق کردی احساس بی‌نیازی و غنا کرده و از بستر و

مسیر خارج شده و سر به طغیان برمی‌داری و از راه و هدف صحیح خارج می‌شوی در حالی که غایت کمال و سعادت تو در اطاعت و قربت خداست. انسان با توسل و تقرب به تولیدات و خلاقیت‌های مادی و کیفی خود می‌خواهد به امن و ایمنی برسد که به طغیان و ضلالت در می‌غلطد. در حالی که سرانجام همه راه‌ها به سوی پروردگار است.

(خدا) مبدأ ← مقصد (خدا)

مسیر (حیات دنیا)

شبکه روابط هستی

بعثت و نزول اولین آیات سوره علق، دو رابطه اصلی و اساسی هستی و بشریت را بازخوانی، بازنویسی، بازنگری و بازسازی می‌نماید.

رابطه استاد شاگردی (رابطه معرفتی و شناختی)

رابطه امر دهی و امربری (رابطه سیاسی و حکومتی)

در این صحنه خداوند استاد انسان شده و همان علم و اسمائی را که در الست به او آموخته مجدداً فعال می‌کند و یادآور می‌شود که با قلم آنچه را که نمی‌دانسته به او آموخته است. یادآور می‌شود که محور و جوهر این دانش، معرفت به «مبدأ، مقصد و مسیر» انسان است و کاربرد و نتیجه این معرفت، «هدایت به خیر و کمال» و دوری از گمراهی، کسب مصالح و دفع مفاسد است. در این چشم‌انداز سلسله مراتب عالم و علم چنین است:

خدا (لاهورت)



جبرئیل (ملکوت)



پیامبر (ناسوت)



اصحاب (خواص)



نامی و توده‌های مردم (عوام)

بعثت و نزول وحی و صدور فرمان خواندن، به نوعی بازنگری و بازسازی رابطه

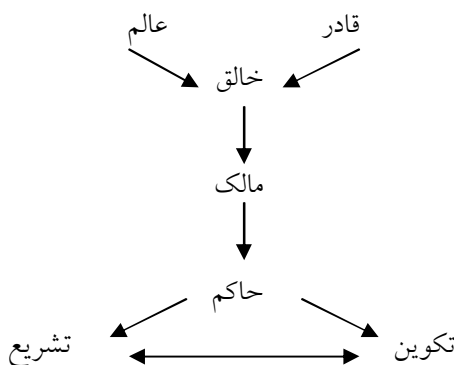
امردهی و امر بری و ملکوتی برای رابطه سیاسی و حکومتی نیز هست. خداوند امر ده و انسان امر بر است و امر نیز خواندن و دانستن و هویت و هدایت می‌باشد. چنین امری بر خلاف اوامر بشری، از راه لطف و مرحمت و معرفت است تا انسان این مخلوق با کرامت، به سلامت و امن و از مسیری درست از مبدأ به مقصد سیر نماید.

ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی تا راه دان نباشی کی راهبر شوی در این رابطه انسان «آزادانه و عالمانه» تسلیم امر خدا شده و به قید و صفت مسلمان مزین می‌گردد.

در رابطه نخست انسان علم آموخته و عالم و عامل می‌شود و از قید و علقه دنیا و نفس آزاد می‌شود.

خودشناسی ، خودیابی، خودسازی

آنگاه داوطلبانه و مشتقانه به سوی خدا می‌رود. از این روست که اسلام، نظامی است جامع که همه ابعاد انسان را شامل شده و اصولاً ماهیتی فرهنگی و تربیتی دارد. از همین روست که در یک نگاه تربیت و سیاست به یک معنایند. (دهخدا، بی‌تا، ذیل کلمه سیاست) در رابطه اول آدمی با خودشناسی و خداشناسی به خودیابی رسیده و برای خودسازی و تربیت آماده می‌گردد. سپس آماده امرپذیری و هدایت‌پذیری می‌شود و می‌داند که از این پس از کدام امر و امر و برای چه باید فرمان ببرد. خداوند چون عالم و قادر و خالق است. پس مالک بوده و چون مالک است پس حاکم بوده و حق و قدرت تصرف در تولیدات و مخلوقاتش را دارد.



حاکمیت خداوند دو شعبه به هم پیوسته دارد:

الف : تکوینی

ب : تشریحی (حشمت‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۴۶)

کون و مکان تحت امر و حاکمیت خداوند تاسیس و تکوین و تداوم و تحویل یافته و انسان نیز به عنوان یکی از مخلوقات و موجودات، ابعادی از وجودش تحت همین حاکمیت است. به فرمان همین تکوین، انسان دارای ضمیره عقل و علم بوده و می‌تواند اشیاء و موجودات را شناخته و «تشخیص» داده و برای خود راهکار «تجویز» نماید. از آنجا که صرف اتکا به عقل و علم بشری، به لحاظ محدودیت‌هایش، بعضاً موجب احساس استغنا سبب طغیان است، خداوند از راه لطف خود «کتاب و نبی» برای هدایت و هویت انسان، انزال و ارسال کرده است، تا آدمی از مسیری امن و مطمئن و با ایمنی به مقصد برسد.

۵۳

پیشانی

پیشانی و هستی علوم انسانی

سؤالات اساسی انسان‌شناسی

انسان‌شناسی و علوم انسانی در کلیت و جامعیت خود دانشی است که پاسخ‌گویی سؤالات و مجهولات زیر است:

۱. انسان چیست؟

۱. افکار و درونش

۲. اعمال و بیرونش

۲. انسان چه باید باشد؟ (هدف و هویت)

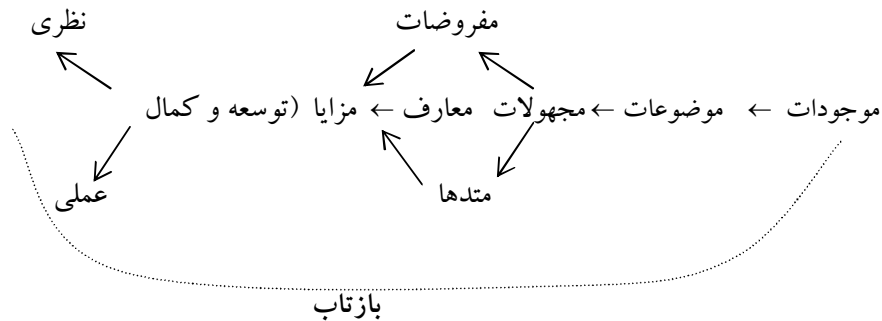
۳. انسان چه باید بکند؟ تا به سعادت و کمال برسد؟ (رشاد، ۱۳۸۳: ۲۳۹)

مکاتب علمی و سیاسی هر کدام با مفروضات و متدهای خودشان، پاسخی به سؤالات فوق داده و هر کدام دارای انسان‌شناسی و علوم انسانی خاص خودشان هستند که با هم دارای اشتراکات و افتراقاتی هستند. اسلام نیز به سؤالات فوق پاسخ گفته که در منابعی چون قرآن و سنت و عقل و تجربه بشری می‌توان آن‌ها را یافت. و سوره علق از آن دسته است که به عنوان اولین نازل و نقطه آغاز بعثت و شروع یک انقلاب عظیم انسانی و اجتماعی به نوعی انسان‌شناسی و علوم انسانی را از زاویه دینی اسلامی و کلام الهی

بازتاب می‌دهد.

فرایند علم و معرفت

انسان از سوئی خود عامل اصلی شناخت و هم پس از خالق، مهم‌ترین موضوع شناخت می‌باشد، وی در میانه هستی و موجودات ایستاده و کنجکاوانه و متحیرانه، خود و کائنات را می‌کاود. از این منظر، هستی مجموعه‌ای از موجودات است که هر از چندی بخشی از آن مورد توجه اندیشمندی قرار می‌گیرد. گویی ذهنی و حواس آدمی به آن موجود بند می‌شود (علقه) لذا آن موجود دارای موضوعیت می‌شود پس هر موضوعی موجود است، اما هر موجودی ممکن است هنوز موضوع نباشد مگر آنکه ذهن و حواس کنجکاو انسان به آن گیر بدهد. وجود موضوعی معین برای تاسیس هر رشته از دانش و معرفت لازم است. اما شرط کافی برای شکل‌گیری یک رشته از دانش، طرح سؤالات و مجهولات است. (حشمت‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۹) و برای پاسخگویی به مجهولات و سؤالات به دو عنصر دیگر نیاز هست:



سؤالات به دو عنصر دیگر نیاز هست:

۱. مفروضات ، ۲. متمدها. آن دسته از معلومات که قبلاً شرح و اثبات گردیده و برای پاسخگویی به سؤالات قابل استفاده هستند. مفروضات نامیده می‌شوند. اما برای کنکاش مجهولات و بهره‌برداری از مفروضات ، می‌بایستی از روش‌ها و متدهای تحقیق و تحلیل بهره برد تا به میوه‌ای به نام دانش و معرفت دست یافت. معارف به صورت قضیه و جمله خبری بوده که ابتدا در ذهن و نظر آدمی انبار و انباشت می‌گردد. اما خط و کتاب این امکان را برای انسان فراهم آورد تا علم موجود در ذهن را عینیت بخشیده و آن‌ها را

بازنگری کرده تحکیم و توسعه دهد و همین امر انقلابی در علم و صنعت و زندگی فراهم آورد. امروز انسان با گنجاندن اطلاعات و معلومات خود در وسایل الکترونیکی و رایانه‌ای و پردازش سریع آن‌ها امکان انباشت عجیب و عظیمی را به دست آورده و انقلاب تمدنی شگرفی را در حال تجربه و گذار است.

انسان و توسعه

در مراحل آخر زنجیره تولید علم اینک این سؤال خودنمایی می‌کند: به‌راستی مزایای این همه شناخت و معرفت چیست و چرا از گذشته و حال این همه وقت و هزینه برای تحقیق و تولید علم صرف می‌شود و چرا انسان این همه امکانات و سرمایه را مستقیماً برای تولید کالا و ثروت و توسعه رفاه و مصرف به کار نمی‌گیرد؟ مزیت و کار بر معرفت و دانش عبارت است از «توسعه و کمال» انسانی و اجتماعی در دو بعد:

۱. توسعه و کمال نظری ۲. توسعه و کمال عملی

هر مجهولی که برای انسان معلوم گشته و به دنبال ذهن و روان او اضافه گردد به همان میزان ذهن و درونش به توسعه و کمال می‌رسد. «هل یستوی الذین یعلمون و لایعلمون». «تو پنداشته‌ای آنکه می‌داند و آنکه نمی‌داند برابرنند». توسعه و کمال نظری انسان به ظاهر نامتناهی است چرا که وی قابلیت بالقوه آن را دارد که علم و تصویر همه موجودات را در ذهن خود جای دهد. بعضاً از منظر انسان‌شناسی و در کرامت آدمی گفته می‌شود که وی عالم صغیر و هستی عالم کبیر است چون آدمی مدل کوچکی از تجمع همه موجودات ملکوتی و ناسوتی است. اما از نظر دیگر و در درجه بالاتری از کرامت انسانی می‌توان او را عالم کبیر تلقی نمود چرا که انسان قابلیت آن را دارد که همه هستی را شناخته و تصور و تصدیق همه آن‌ها را در ذهن و درون خود جای دهد و این همان کرامت والای انسانی است که طبق سوره علق از توان علم و شناخت او حاصل می‌شود. «رسد آدمی به‌جایی که به جز خدا نبیند». این اوج و نهایت توسعه و کمال انسانی است و چون خدا مطلق و نامتناهی است، این حد از کمال انسانی ابعاد بی‌ظیری می‌یابد. اینجاست که مفهوم «انسان کامل» متجلی می‌شود. (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۲۶) اما در جامعه و تاریخ بین چنین انسان ممکن

الوجودی با انسان واقعی الوجود چقدر فاصله هست و چرا و چگونه است که نوع انسان از چنین امکان و قابلیت دور مانده و تنها با اتکا به بخش کوچکی از توانمندی‌های اندیشه‌ای و ابزاری خود، احساس بی‌نیازی کرده از اطاعت و هدایت الهی دور افتاده و راه طغیان و خسران می‌رود.

بسم الله الرحمن الرحيم، والعصر، ان الانسان لفسى خسرا، الى الذين آمنو و عملو الصالحات و تواصو بالحق و تواصو بالصبر. قسم به عصر و عصاره و زمان که نوع انسان در زیان و خسران است مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده و یکدیگر را به حق و صبر توصیه می‌کنند.

اینک با تمثیل و تسریع دیگری می‌توان حد و حدود توسعه نظری انسان را تجسم نمود. تعداد قضایای جزئی و کلی که درباره موجودات و موضوعات در ذهن آدمی است به ظاهر ممکن است محدود و معدود بوده و مثلاً در یک یا چند CD بگنجد. اما چنین است که قضایای کلیه و معارف نظری و تئوریک و مفاهیم که گاه در حد یک جمله هستند حاصل تعمیم و انتزاع صدها و هزاران جمله خبری و قضیه جزئی و مصداق هستند که در ذهن انسان انباشته است. بنابراین مفاهیم، تئوری‌ها و قضایای کلیه همچون کدها، فایل‌ها و عناوین کوچک رایانه‌ای هستند که اگر باز شوند شامل صدها و هزاران زیر مجموعه وسیع و گسترده هستند. مثلاً قضیه‌ای همچون، «خدا خالق مطلق است» به ظاهر جمله‌ای کوچک و متشکل از چند کلمه است که در گوشه‌ای از ذهن و یا در کنجی از یک سطر جای می‌گیرد. اما حصول چنین دانشی و معرفتی از لحاظ اثباتی، فرایندی طولانی و عظیم را طی کرده و حاصل انتزاع و تعمیم هزاران قضیه جزئی و مصداقی است. از دل همان قضیه کلی مجدداً می‌توان کثیری قضیه و معرفت نوع را استخراج و استخراج نمود. برای مثال مالکیت و حاکمیت خداوند بر انسان و کل هستی از همان قضیه قابل استخراج است و لذا نفی و یا اثبات قضیه فوق به معنی تاسیس یا تخریب یک مکتب وسیع و عظیم علمی، فلسفی و سیاسی می‌شود. برای مثال مارکسیسم به عنوان یک مکتب علمی و یک ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی پرطمطراق، مبتنی بر نفی موجودیت و خالقیت خداوند بود و موجد جریانی عظیم در تاریخ و تمدن معاصر گردید. پیش از آن نیز در جریان رنسانس، لیبرالیسم

به رغم خود با اثبات و قبول آنکه «خدا خالق است» و بودن و خلقت به دست اوست اما «شدن» صیوررت در حاکمیت و اختیار انسان است» (عمید زنجانی، ۱۳۷۵: ۱۳۶) جریانی عظیم و تمدنی شگرف ایجاد کرده که طی چند سده مبدل به عظیم‌ترین و اصلی‌ترین جریان تاریخ معاصر شده و برای آینده نیز داعیه موجودیت و مشروعیت و اولویت دارد. انسان‌های زیادی در علم و شناخت موجودات مختلف هستی به ابعاد وسیعی دست یافته‌اند که خود از شدت حیرت یا دم فرو بسته و یا چون آتش فشان فوران کرده و کنترل از کف داده‌اند. در برخورد با عالمان و اندیشمندان در هر صنف و رشته ممکن است بعضاً انسان ضعیف و نحیف با چند ده کیلو وزن را دید که این نهایت توسعه مادی و جسمانی اوست. اما در تعریف و تمثیل دانش و شخصیت او گفته می‌شود که فلان «کوه علم» یا «اقیانوس معرفت» است.

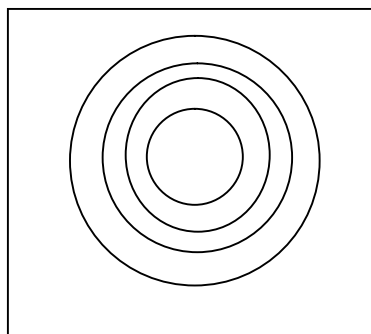
کاربرد مادی و عملی علم

مزیت دوم معرفت، عملی و کاربردی است. این امر زمانی است که دانسته‌ها و یافته‌های نظری به مدد ابزارها و روش‌ها، به عنوان فن و تکنیک به کار گرفته می‌شوند. بدین ترتیب دامنه عمل و اقدام و میدان مانور و اثر انسان‌ها وسیع و گسترده می‌شود. (دانستن برای به کار بستن). زمانی آدمی به ضرورت نیازی درونی و یا به سائقه محرکی بیرونی، وادار به رفتار و عمل می‌گردد و از این راه با دنیای خارج و عینی مرتبط گردیده و با حواس و ادراک، تصورات و تصدیقاتی درباره اشیاء و پدیده‌های بیرونی حاصل می‌کند و بدین صورت انبان علم و معرفت در ذهن و درون توسعه می‌یابد.



اعمال و رفتار انسان بعد دیگری از شخصیت اوست و کنش‌های او جهان اطراف را در ابعاد طبیعی و اجتماعی متأثر می‌سازد. این رفتارها و عمل‌ها چنانچه متکی به پشتوانه علم باشند، «وسعت و شدت و سرعت» اثر و تغییر، بیش‌تر خواهد بود. انسان اولیه دایره اثرش

به اندازه برد حواس و اندام‌هایش بود و هرچه علم و تجربه و ابزار او توسعه و کمال می‌یافت به همان میزان دایره اقدام و اثرش وسعت می‌گرفت. بنابراین مقوله «توسعه» به عنوان امری محسوس و ملموس از نخستین روزها حضور آدمی در این جهان شروع شده است. میدان مانور انسان بدوی به میزانی بود که بتواند برود و بدود و یا دستانش را دراز کند، اما برداشتن و پرتاب سنگی که با سنگ دیگر تیز و صیقلی کرده بود میدان اثرش را وسیع می‌کرد. اختراع نیزه و کمان این محدوده را وسیع‌تر نمود و سرانجام اختراع تفنگ و توپ و موشک و ماهواره شعاع این دایره‌ها را به ترتیب از چند ده متر، به چند صد متر و چند کیلومتر . . . و امروز به میلیون‌ها کیلومتر رسانده است. اینک زمانی که یک تلسکوپ عظیم، ماهواره یا سفینه فضایی در کنکاش اعماق منظومه شمسی و کهکشان، با فشار دست انسان، عکس واضح و درشت از ستاره‌ای در چند میلیون سال نوری فاصله با زمین می‌گیرد، این به واقع چشم و دست آدمی است که تا آنجا دراز شده و توسعه یافته است.



چنانکه در توسعه نظری، وسعت و کمال انسان بی‌حد بوده و امکان حصول تصویر تمام اشیاء و موجودات در ذهن و درون وی ممکن دانسته شد و به همین لحاظ به صنعت انسان کامل و عالم صغیر و کبیر متصف گردیده، در توسعه عملی و کاربردی نیز گویی حدی برای وسعت و دست اندازی آدمی متصور نیست. داستان سیمرغ در منظومه شیخ عطار و سیر و سلوک مرغان می‌تواند تمثیلی از همین توسعه و کمال نامتناهی باشد. قرآن نیز می‌فرماید که آسمان و زمین برای تسخیر و تصرف آدمی است.

غرب و توسعه

در پی رنسانس اروپا به خصوص پس از انقلاب صنعتی قرن نوزدهم، ابعاد علمی کاربردی و مادی توسعه اهمیت و اولویت یافت. از آن پس اصولاً موجودات و موضوعاتی برای تحقیق و شناخت ارزش یافته و گزینش می‌شوند که اساساً برای توسعه عمل و اقدام آدمی و دنیای مادی وی قابل استفاده بوده، توان و امکان استخراج بیش‌تر از طبیعت و ایجاد بهشت روی زمین و این جهانی را فراهم آورند. (آربلاستر، ۱۳۶۷) اکنون کشورهای داعیه برتری و پیشرفت امتیاز طلبی دارند که ماهواره‌هایشان به اعماق آسمان، زیردریایشان به اعماق اقیانوس و مترهای حفاریشان تا عمق خاک و زمین و ابزار پزشکیشان تا درون مویرگ‌های قلب و مغز، موشک‌هایشان تا انتهای قاره‌ها قدرت ورود و اثر داشته و سلاح‌های هسته‌ایشان امکان تخریب کامل و چندباره حیات و تمدن خود ساخته بشری را دارد.

چنین توسعه‌ای در ابزار و تکنیک و قدرت عمل، انگیزه‌ها و اهداف متعدد و متنوعی برای انسان فراهم آورد و مقصد و مسیرهای گوناگونی فرا روی او گشوده است. این وسعت و قدرت عملی و سخت‌افزاری متکی به اقیانوس از دانش و معلومات فیزیکی، ریاضی و مدیریتی است. حرکت انسان به سوی اصالت و اولویت تکنیک و عمل، تمدنی یک بعدی به وجود آورد که علیرغم ظاهر پرهیبتش چون تک پایه‌ای است پس آسیب‌پذیر است.

مسلمانان و توسعه

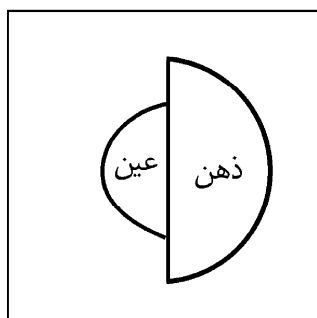
همزمان با رنسانس در غرب که نوعی خیزش علوم طبیعی و تکنیک‌های علمی و تک پایه بود، تمدن در بلاد اسلامی به صورت دیگری تک بعدی می‌شد و آسیب و زوال خود را علامت می‌داد. اینک و به تدریج مسلمانان به توسعه نظری تقدم و اولویت می‌دادند و ارزش علم و معرفت بدین لحاظ تلقی می‌شد که موجب استكمال نفس و درون می‌شود. برگ درختان سبز از نظر هوشیار هر ورقش دفترست از معرفت کردگار

وقوف به ساختمان پیچیده و شگرفت و عظیم برگ و درخت و ریشه و میوه و درک نظم احسن و اعدل کائنات و طبیعت محسوس، از راه برهان نظم، امکان اثبات وجود ناظمی عالم و مقتدر چون خدای سبحان را فراهم می‌کرد و وقوف به ذات و صفات و افعال مطلق و بیکران و با عظمت الاهی، عاملی برای توسعه و استکمال نفس و تعظیم و تکریم او در قالب دعا و عبادات می‌گردید. در حالی که کنکاش‌های شهودی و عقلانی اهل نظر و عرفا و علما در اعماق نفس انسان و ذات الاهی، توشه شناخت نظری و وسعت ذهنی را می‌گستراند، غفلت از توانمندی دیگری که آن هم ارزانی خداوند است، جهان اسلام را به سرایشب ضعف و فتور انداخت. پس در این سوی جهان و در تاریخ معاصر، تجربه و تکنیک و ابزار و علوم مربوط به آن‌ها به هر دلیلی وسعت نیافت. بدین سان تمدن مسیحی غرب و تمدن اسلامی شرق برخلاف آموزه‌های اولیه، اصیل و الاهی خود هرکدام تک بعدی شده و آسیب‌های خاص خودشان را تجزیه می‌کنند.

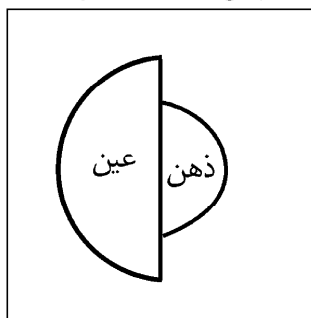
علل و پی‌آمدهای توسعه مادی غرب

در سده‌های اخیر اندیشمندان مسلمان در اخلاق، علم و نفس و الاهیات، مطالعات و آثار وسیع و عمیق عرضه کرده‌اند. پس ذهنیت و دانش نظریشان در این بُعد، از عینیت و دانش کاربردیشان بزرگ‌تر شده و تناسب و تلازم این دو بعد از هم گسست. برعکس در جهان مسیحیت اروپایی، علم و تکنیک وسعت یافته و از ذهنیت آن‌ها در ابعاد دیگر پیش افتاد و نوعی جدایی و عدم ارتباط بین این دو بعد حاصل گردیده است. اما حاصل این تمدن که امروزه همگان را به تحسین و بهت واداشته چیست؟ بله بهشت روی زمین که پانصد سال آن را وعده کرده‌اند به طور نسبی آن هم برای اقلیتی در حدود ۱۰ تا ۱۵ (وایت، ۱۳۸۱: ۷۲) درصد از غربیان فراهم شده و بقیه نصیب چندانی از این توسعه و رفاه مادی ندارند مزیت کنونی غرب معلول چند علت است:

اسلام معاصر



جهان مسیحیت غرب



۱. زحمت و تلاش در عرصه علوم طبیعی و تجربی و تکنیک

۲. مدیریت و ساماندهی اجتماعی و سیاسی بالنسبه و بهینه مبتنی بر حقوق بشر و علوم انسانی

۳. استخراج بی‌رویه زمین و طبیعت

۴. استثمار و استعمار شدید جهان سوم

اولاً غربی‌ها به مدت پانصد سال تا پیش از جنگ دوم هزینه‌های بسیار سنگین مالی و جانی برای ایجاد بهشت این جهان به خود و بقیه تحمیل کردند. ثانياً فقط حدود پنجاه سال است که با کنترل بحران و صدور آن به جهان سوم رفاه و امنیتی نسبی برای خود فراهم آورده‌اند. ثالثاً سلامت و تعادل نظام طبیعی به طور جدی آسیب دیده و در پس چشم‌انداز تحسین برانگیز بهشت روی زمین و رفاه، چهره بسیار مخرب آلودگی بهشت سبز طبیعت، به عنوان تهدیدی جدی خودنمایی می‌کند. رابعاً تعادل نظام اجتماعی در سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی به هم خورده و در همه جا نظام دو قطبی و متضاد به شکل اقلیت غنی و اکثریت فقیر شکل گرفته است. و چنین ساختاری که در همه ابعادش عدم تعادل وجود دارد درگیر انواع بحران‌های بالفعل و بالقوه است.

لذا در آستانه هزاره سوم میلادی و در چشم‌انداز سده بیست و یک، علی‌رغم فرصت‌هایی که فرا روی بشر گسترده شده، بیم‌ها و تهدیدهایی بس گسترده و جدی در حال خودنمایی است از سویی باید نگران عکس‌العمل‌های شدید طبیعت در مقابل تجاوزهای انسان بود. همین زمینی که در زیر پا به عنوان مهد آسایش، آرامش و استقرار است، به خاطر زیاده‌طلبی و دست‌کاری‌های بی‌رویه، دیگر محیط امنی نیست. خشکی،

آب و فضا آسیب‌های جدی دیده‌اند. از سوی دیگر علائم ناخوشایندی از رویارویی اقلیت غنی و اکثریت فقیر در تمام سطوح سه گانه ملی، منطقه‌ای و جهانی دیده می‌شود و شگفتنا که هر دو طیف امروز به مدد همان علم و تکنیک کاربردی و مادی و توسعه یافته، دارای سلاح‌های کشتار جمعی بوده و بی‌هیچ قاعده و اصول به روی هم آتش می‌کنند.

انسان و رویکرد مدرن

با وجود این همه پیشرفت و تولید مادی به نظر می‌رسد ضمن آن که تا حدودی «آسایش» بشر و غرب بهبود یافته اما «آرامش و امنیت»، ضریب خوشایندی ندارد. چرا؟ بخش عمده‌ای از این آسیب می‌تواند ناشی از نوع نگاه مدرن به علم و انسان و علوم انسانی باشد. دانش که در ظاهر وسعت یافته اما اصولاً پاسخ‌های جامع و مانعی به سه سؤال اساسی انسان‌شناسی نداده است:

۱. انسان چیست و از کجاست؟

۲. انسان برای چیست و به کجاست؟

۳. راهکار و راهبرد انسان چیست؟

در انقلاب اسلامی ایران علائم و رگه‌هایی وجود دارد که می‌تواند نشانگر فریاد اعتراض به هر دو نوع از تمدن واقعی و امروزی اسلام و غرب باشد. انقلاب مزبور که محصول و معلول امواج و جریان‌های وسیع و عمیق اجتماعی، تاریخی و بین‌المللی است به نفی وضع موجود پرداخت. این انقلاب در بُعد اثباتی خواهان تمدن و ساختاری است دو بعدی، متناسب و متلازم، هم سخت افزاری هم نرم افزاری، هم نظری هم عملی، هم الاهیات و علم و نفس و اخلاق، هم ریاضیات و طبیعیات.

چنین مدرنیته‌ای که می‌تواند آرمان همه قرون و اعصار و مطلوب مشترک شرقیان و غربیان باشد لاقلاً در شرط لازم، نیازمند علوم انسانی و انسان‌شناسی جامع و جامع‌نگر است.

جایگاه انسان و علوم انسانی

در صفحات پیشین و در شرح فرآیند تولید علوم اجمالاً گفته شد هستی مجموعه‌ای از

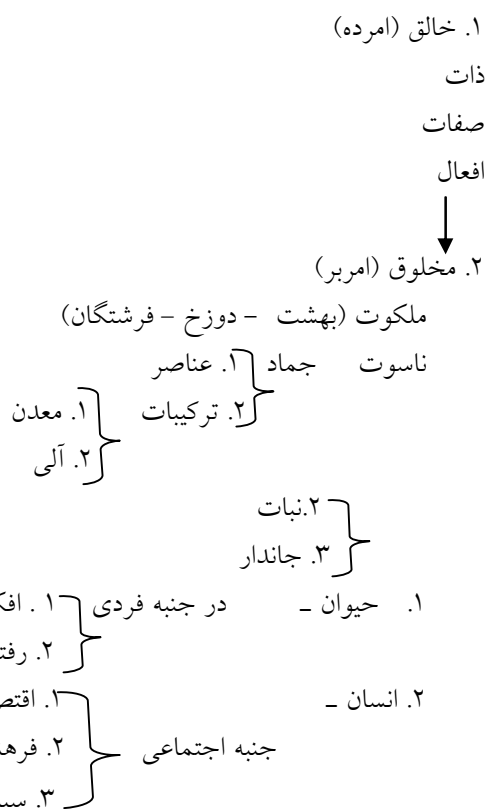
موجودات می‌باشد و هر کس به انگیزه‌ای به یکی از آن‌ها حساس شده و آن چیز برایش موضوعیت پیدا می‌کند و

و سرانجام علم و معرفت به آن موضوع کسب و تولید می‌شود. در بین این موجودات، انسان نیز هست. هرگاه این موجود برای پژوهش موضوعیت پیدا کند، باید مجهولات و سؤالاتی که در این باور هست کشف و ارائه نمود و به مدد مفروضات و متدهای لازم آن‌ها را کاوید و پاسخ گفت. به این ترتیب علوم انسانی شکل گرفته و این معرفت نیز مانند سایر معارف در راستای توسعه و کمال دارای مزایا و کاربرد است. چون این دسته از علوم درباره خود انسان است. تبعاً اهمیت و اولویت آن نیز بالاست و یکی از موانع اجتماعی و اساسی توسعه و تحول این علوم آن است که در رده‌بندی اعتباری در بین عوام و خواص جامعه و در قیاس با سایر معارف، آنچنان‌که لازم است مورد توجه و اعتنا نیست.

برای آنکه نگاهی جامع به انسان و جایگاه علوم انسانی داشت باید نقش و جایگاه این موجود را در دسته‌بندی هستی و موجودات مورد شناخت قرار داد. دسته‌بندی‌های متعدد و متنوعی برای موجودات ارائه گردیده است. از منظر اندیشمندان اسلامی نیز می‌توان برای هستی و موجوداتش یک دسته‌بندی ارائه کرد.

مسلمانان و دسته‌بندی موضوعات و معارف

در رأس و اصل موجودات، خداوند خالق قرار دارد. زمانی که خدای خالق برای پژوهش موضوعیت پیدا کند، دانش الاهیات شکل می‌گیرد. در این معرفت ذات و صفات و افعال الاهی شرح و اثبات شد و معلوم می‌شود کل هستی و کائنات معلول و مخلوق فعل و امر ربوبی است. مخلوقات در دو دسته قابل تعریفند: عالم بالا و ملکوت، عالم پایین یا ناسوت. بهشت و دوزخ و فرشتگان در دسته نخست و جمادات و نباتات و جانداران نیز در دسته دوم قابل طبقه‌بندی هستند. عناصر و ترکیبات نیز زیر مجموعه جمادات هستند. عناصر کم‌تر به صورت خالص یافت می‌شوند و لذا به صورت فیزیکی و شیمیایی با هم ترکیب گردیده و این جهان شگرفت و بدیع را به وجود می‌آورند. ترکیبات نیز در دو دسته می‌گنجند: معدنی و آلی که در اینجا به مرز وجود نباتی می‌رسیم که هزاران شکل از آن در چند دسته قابل شمارش هستند. در اینجا دسته‌ای از نباتات به شکل مرجان‌ها.



می‌رسیم که در مرز نباتات و جانوران هستند. در این جا دسته عالی‌تری از موجودات طبیعی یعنی حیوانات قرار می‌گیرند. صدها و هزاران شکل از جانداران در زمین قابل شمارشند که همه آن‌ها در چند دسته قرار داده می‌شوند. اما در نهایت در بین جانداران به موجودی شگرفت و پیچیده برخورد می‌شود به نام انسان. مطالعه و کنکاش درباره این موجود و ابعاد وسیع و گوناگون او معرفتی به نام انسان‌شناسی و علوم انسانی ایجاد می‌کند. انسان دارای دو بعد فردی و اجتماعی است. در بعد اول نیز وجود او در دو عرصه قابل مطالعه است. نخست افکار درونی و روح است که متعلق به ملکوت و عالم بالاست. بعد دیگر وی که مستقیماً قابل مشاهده است، رفتار و جسم اوست که ناسوتی و طبیعی است. هیچ موجود دیگری این چنین دو بعدی نیست. این مفروض که انسان دو بعدی است تأثیری قاطع در ماهیت علوم انسانی دارد. با چنین رویکردی شناخت حرکات و سکنات انسان، علل و نتایج آن، معارف و اطلاعات دیگری به دست می‌دهد. از این رو

آنجا که در سوره علق می‌فرماید «انسان از علقه یا خون بسته به وجود آمده» می‌تواند اشاره به جسم ناسوتی و ظرف مادی وجود و آنجا که می‌فرماید: «بخوان» و «آموخت به او آنچه را که نمی‌دانست» می‌تواند مربوط به قابلیت‌های ملکوتی و روحانی آدمی باشد. اینک چنین موجودی با دو بعد متعارض و متکامل بازیگر اخلاق، سیاست، فرهنگ و اقتصاد می‌شود.

در این صورت چگونه می‌توان اعمال و تولیدات این عرصه‌ها را فقط با اتکاء به یک بعد توضیح و تبیین نمود؟ آیا این انسان دو بعدی، بازی سیاسی را فقط برای کسب قدرت و سلطه، رفتار اقتصادی را صرفاً برای کسب ثروت و رفع نیاز مادی و تلذذ و عرصه فرهنگ را نیز برای همان ابعاد مادی در می‌نوردد؟

جایگاه انسان آنچنان که نمایانده شد، در دسته‌بندی موجودات در بالاترین و پیچیده‌ترین قسمت قرار داشت. طبق جدول نمودار هر چه در سلسله مراتب موجودات پایینی برویم به همان نسبت تکامل و پیچیدگی آن‌ها بالا می‌رود تا به انسان برسیم که با دو بعد وجودی خود در مرز زمین و آسمان و در حد فاصل ملکوت و ناسوت قرار گرفته و این قابلیت را دارد که در مسیر حیات خود از جمادات که دانی‌ترین و مرتبه ناسوت هستند پست‌تر شده یا از ملک و فرشتگان که عالی‌ترین موجودات ملکوت هستند بالاتر و برتر برود. پس رفتار و آثار و هویت چنین موجودی صرفاً با مفروضات و متدهای رایج علوم انسانی، قابل کشف و تبیین کاملاً نیست.

هر یک از موجودات خرد و کلان در دسته‌بندی هستی، از سوی گروهی از اندیشمندان گزینش شده موضوعیت یافته و رشته‌ای از دانش و معرفت تاسیس و توسعه می‌یابد. از این رو دسته‌بندی موجودات، در واقع دسته‌بندی علوم و معارف نیز هست. لذا به همان نسبت که در سلسله مراتب موجودات طبیعی پایین می‌رویم از نظر اهمیت و پیچیدگی، موجود متکامل‌تری خودنمایی می‌کند و به همان نسبت علم مربوط نیز پیچیده‌تر و مهم‌تر می‌شود.

طبیعت و سلسله مراتب موجودیت

جمادات اولین و پست‌ترین موجودات طبیعی می‌باشند و عناصر رکن این عرصه

هستند. شاید هنوز تمام عناصر کشف نشده‌اند و در یکی دو قرن اخیر فقط بخشی از ابعاد وجودی این عناصر به وسیله فیزیک و شیمی و... شناخته شده و مورد بهره‌برداری واقع گردیده است. تازه بشر به مرز دنیای ملکولی، اتمی و هسته‌ای رسیده و با حیرت و شگفتی در آستانه این جهان بسیار ریز اما با عظمتی در حد کهکشان‌ها ایستاده است و قلت معلومات او در برابر مجهولات آن چشمگیر است اما با کاربرد فنی و تکنیکی همین مقدار از دانش هسته‌ای، امروزه بزرگ‌ترین فرصت‌ها و تهدیدها را برای خود ایجاد کرده است.

حال این پرسش اساسی قابل طرح است «اگر کنترل و بهره‌برداری از این تحول انرژی که در دل چراغ ذره حبس گردیده به دست همان انسان تک بعدی و مادی قرار گیرد چه خواهد شد؟ آیا جز در راه ثروت و قدرت خود و ضعف و نعمت دیگران از آن بهره خواهد جست؟

بخش دیگری از هستی جمادی دنیای عظیم و به ظاهر نامتناهی افلاک و کهکشان‌هاست که در عرصه علمی چون هیات و نجوم مطالعه می‌شود در این عرصه نیز کوچکی معلومات و بهره‌برداری انسان کاملاً محسوس است.

با پایین رفتن از پلکان موجودات جمادی، دنیای عظیم و پیچیده‌تر ترکیبات گشوده و گسترده می‌شود که موجودات آن همچنان به وسیله علمی چون فیزیک و شیمی و مکانیک مطالعه شده و به یافته‌ها و تولیدات انسان توسعه می‌بخشند. یکی از اسباب و علل استغنا و طغیان بشر همین علوم و فنون کمی، طبیعی و دقیقه هستند. در این وادی هم البته کوچکی و عقب ماندگی معلومات از مجهولات بسیار زیاد است و جای توسعه و تحول این علوم و فنون بسیار فراخ است.

طی طریق از پلکان متنازل موجودات، عرصه بسیار وسیع و شگرف نباتات را می‌نمایاند و با شگفتی می‌توان شاهد تولید و رشد موجودی زیستی و زنده از دل خاک و زمین مرده بود. در این جا تمام عناصر و ترکیبات جمادات هست، اما چیش آن‌ها در کنار یکدیگر، چیزی بس متکامل‌تر و پیچیده‌تر ایجاد کرده است.

نزول از پلکان سرانجام منجر به مشاهده عالم بس شگرفت و متنوع جانداران می‌گردد. موجوداتی با تنفس و رشد و تولید مثل که از جمادات و نباتات بهره می‌جویند اما بسیار از

آن‌ها شگرفت‌تر و پیچیده‌تر هستند. علوم زیستی به گستره اقیانوس، حاصل علم و تحقیق این عرصه است. در اینجا نیز شکاف مجهولات و معلومات بسیار وسیع و عمیق است، و با آنکه جای تحول و توسعه علوم و فنون زیستی بسیار وسیع است لکن آدمی با علوم و فنون موجود کنونی چنان عملیاتی به راه انداخته که مرتباً او را به سوی احساس کاذب استغنا و بی‌نیازی کشانده و بستری برای طغیان وی آماده می‌کند.

انسان، هستی و طبیعت

فرود از پله، سرانجام آخرین و پیچیده‌ترین شاهکار خلقت را به نمایش می‌گذارد: «انسان» در اینجاست که آدمی هم عالم است هم موضوع و لذا علوم انسانی و انسان‌شناسی عالی‌ترین، پیچیده‌ترین و ضروری‌ترین علم در عالم طبیعت بوده و کاربرد عملی آن بسیار مهم است. از لحاظ مادی موجودیت انسان متشکل از تمام اجزاء و عناصر رده‌های پیشین موجودات است. اما این ترکیب به کلی از اجزاء خود متفاوت است. برای شناخت هر مرحله و هر رده از موجودات، باید معلوماتی از رده‌های قبلی، به عنوان مفروضات داشت. بنابراین برای انسان‌شناسی و تاسیس علوم انسانی و تبدیل آن به فنون و تکنیک‌هایی عملیاتی، می‌بایست تا حد ممکن معلومات درست و عمیق به هم پیوسته‌ای از جمادات، نباتات و حیوانات در اختیار داشت.

باید بررسی نمود که معلومات امروز بشر درباره رده‌های مختلف و پیشین موجودات چه میزان است و مجموعاً فاصله معلومات و مجهولات او درباره آن‌ها تا چه حد است؟ آیا با وجود چنین شکاف وسیعی می‌توان به آن قلیل از علوم و فنون ماقبل، به عنوان مفروضات انسان‌شناسی اتکا کرده و مجهولات اساسی درباره انسان را پاسخ گفت و به این جواب‌ها برای راهبرد و بهینه‌سازی انسان و اجتماع با اطمینان لازم اتکا نمود؟

وضع موجود، آسیب‌ها و موانع علوم انسانی

چون انسان بالاترین موجود در عالم مخلوقات است، علم درباره او نیز عالی‌ترین و

ضروری‌ترین دانش و معرفت می‌باشد. ولی در جهان امروز و جامعه ایران علوم انسانی از لحاظ نظری و عملی، با چنین شأن ذاتی فاصله‌ای بعید دارد. اصولاً باور و اعتقادی راسخ به علمی و کاربردی بودن و جاذبیت و نافعیت این معرفت وجود ندارد. فاصله زیادی بین بودجه‌های تخصص یافته به پژوهش و آموزش علوم انسانی در قیاس با سایر معارف وجود دارد. هرگز بودجه و دغدغه‌ای که برای تولید و تربیت یک مهندس صرف می‌شود برای یک لیسانسیه روان‌شناسی، علوم سیاسی و علوم انسانی صرف نمی‌گردد. در حالی که وظیفه و خدمت آن مهندس ممکن است فقط نظارت برخط تولید تلویزیون باشد که مبادا یک تلویزیون معیوب تولید شود. در حالی که فارغ التحصیل علوم انسانی فردی است که در فردای جامعه ناظر به خط تولید انسان‌های طراز عالی است. انسان‌هایی که خالق اشیایی چون تلویزیون هستند.

مسلماً آن قدر که برای بهبود کیفیت تولیدات مادی انسان، دغدغه به خرج داده می‌شود برای تولید و تربیت و بهینه‌سازی خودش، هزینه نمی‌شود (کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌نوشد). انسان حتی آنقدر که برای طب وقت و بودجه می‌گذارد تا فارغ التحصیلش جسم ناسوتی بشر را مورد تشخیص قرار داده و برای حفظ الصحة وی نسخه تجویز کند، برای متخصصان روح و روان و اخلاق و انسانیت انسان، هزینه و اهمیت قائل نمی‌شود. باید دید و پرسید که در ۲۵ سال اخیر یعنی دوران پس از انقلاب اسلامی، همین انقلابی که به لحاظ اسلامیتش مدعی و فرهنگی بودن و انسانی بودن است، چه تعداد از وزرای علوم و آموزش و پرورش، که متولی انسان‌سازی هستند، متخصص علوم انسانی بوده‌اند؟ این سؤال درباره بسیاری دیگر از نهادها و تأسیسات تمدنی که متولی انسان‌سازی هستند قابل طرح است. برای مثال صدا و سیما، وزارت ارشاد، مطبوعات و روزنامه‌ها، وزارت کشور، استانداران و... وزارت خارجه و سفارتخانه‌ها و سفرا... پس باید محصول و نتیجه چنین امری را به درستی ارزیابی نمود.

از جانب دیگر نیز می‌توان مسأله خطیر دیگری را طرح کرد: با توجه به ضعف بنیادی که در آموزش و پژوهش علوم انسانی در کشور وجود دارد، اگر تمام مسؤولیت‌های مربوط به نهادها و پست‌های انسانی را به فارغ التحصیلان علوم انسانی می‌دادند چه می‌شد؟

کم اعتنایی و حتی بی‌توجهی به اهمیت نظری و عملی علوم انسانی، از عمده علل ضعیف ماندن این رشته خطیر معرفتی است و در این رابطه دور تسلسل و باطلی گریبانگیر همگان گردیده است. به این صورت که اگر از معلمان علوم انسانی درباره علت ضعف این حوزه پرسیده شود، در پاسخ به عدم توجه مسؤولان استناد می‌کنند و چنانچه از مسؤولان درباره علت کم بهادادن و کم به‌کارگیری این علم و فارغ‌التحصیلان آن پرسش شود، به ضعیف بودن این رشته استناد خواهند کرد؟! در حال حاضر شرایط شغلی درآمدی و اعتبار فارغ‌التحصیلان این حوزه طوری است که شرکت کنندگان در آزمون سراسری کم‌تر از سر رغبت، رشته‌های علوم انسانی را انتخاب می‌کنند. لذا نوعاً ورودی‌های علوم انسانی کم انگیزه بوده و احتمالاً افرادی با نمرات پایین‌تر وارد این رشته می‌شوند. وضعیت مدرسان و تطبیق علوم انسانی نیز به‌طور جداگانه و خیلی ضروری قابل توجه و تأمل است.

راهبرد و بهینه‌سازی علوم انسانی

اگر قرار است عملاً دور باطل و تسلسل مورد بحث شکسته شده و علوم انسانی در حدی که ثبوتاً و ذاتاً شایسته است قرار بگیرد، باید از جایی شروع کرد. سزاوار آن است که این کار از درون صورت پذیرد. و از بیرون کم‌تر توقع هست. اگر اصحاب علوم انسانی خواهانند که دانش آن‌ها متاعی با جاذبیت و نافعیت تلقی شود می‌بایست به طور جدی و اساسی در متون و منابع و شیوه‌های تدریس تجدید نظر شود. آن وقت دانش آموخته‌ای که از چنین محیطی بیرون بیاید، بازار و قیمت واقعی خود را به میزان زیاد بازخواهد گشود. یکی از راهکارها آن است که حداقل از دوره دبیرستان و عمدتاً در رشته علوم انسانی حرکت را آغازید.

به این صورت که علوم انسانی در ترکیبی از سایر علوم و موضوعات قرار گرفته و با نگاهی جامع تدوین و تدریس شود. می‌بایست به اندازه لازم و کافی و به صورتی منسجم و مرتبط با هم، دروسی از الاهیات، طبیعت، ریاضیات و زیست‌شناسی به دانش‌آموزان این رشته آموخت تا به این معلومات به چشم مفروضات و محیط علوم انسانی بنگرند. همین شیوه به شکلی متکامل‌تر می‌بایست در دانشگاه تداوم یابد. امروزه وضعیت طوری

است که دانش‌آموزان نوعاً نه به لحاظ علاقه بلکه به رغم خود برای فرار از دروس مشکل ریاضی فیزیک و زیستی، به علوم انسانی می‌آیند چون آن را مشتی الفاظ حفظ کردنی می‌دانند. این دانش‌آموخته زمانی که وارد علوم انسانی دانشگاه می‌شود برای تجزیه و تحلیل دانش پیچیده و شگرف علوم انسانی آمادگی لازم را ندارد. البته نوع برنامه و متون آموزشی دانشگاه نیز طوری نیست که بتواند کمبودهای وضعیت موجود دبیرستان‌ها را جبران کند. معمولاً بخش قابل توجهی از متون و دروس عبارت است از مقادیری جملاتی مکتوب و محفوظاتی خشک، کلی و تاریخی که امکان آزمون آن‌ها در آزمایشگاه‌های شبیه‌سازی یا در متن و بطن آزمایشگاه واقعی جامعه فراهم نیست و دانشجو بدون تجهیز شدن به معلومات وسیع و عمیق در عرصه الهیات، ریاضیات و طبیعیات . . . مستقیماً وارد دروس و موضوعات انسانی می‌شود و اگر تا دکترای هم پیش برود معمولاً احساس خلاء و گنگی می‌کند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

منطق و متدولوژی سه سؤال اساسی درباره انسان به دست می‌دهد که پاسخ مستند، مستدل و جامع به این سؤالات، مولد انسان‌شناسی و علوم انسانی در حدی شایسته است:

۲. انسان چیست؟ (روح و روان، جسم و رفتار)

۲. انسان از کجاست و به کجاست؟ (مبدا و غایت)

۳. راهبرد و راهکار انسان چیست؟ (مسیر و خط مشی)

با استخدام کلیه معارف و موجودات می‌توان پاسخ‌های نظری و عملی این مجهولات را به دست آورده و قائل به تولید و تاسیس علوم انسانی در حد شایسته بود. بی‌توجهی به دو بعدی بودن انسان موجب پیدایش علوم انسانی تک پایه و مدنیت‌های یک بعدی گشته و آسیب‌ها و هزینه‌های بسیار زیادی برای تاریخ و بشریت به‌جای گذاشته است.

از پنج سده قبل و با آغاز رنسانس در غرب، اروپای مسیحی با این مفروض که انسان اصالتاً موجودی مادّیست، مدنیتی را پی افکند که چارچوبی برای تحقیق مطالبات مادی او باشد. لذا توسعه و کمال انسان در گرو تحقق جامعه رفاه و مصرف و افزایش تولید کالا

دانسته شد. در این مدنیت موضوعات و معارفی ارزش و اولویت یافتند که میدان عمل و اقدام آدمی را توسعه داده و امکان استخراج و بهره‌برداری هرچه بیش‌تر طبیعت را فراهم آوردند. همزمان در شرق اسلامی نیز به نوعی دیگر تک بعدی بودن انسان و تک محوری شدن تمدن در حال شکل‌گیری بود. در آن زمان و آن مکان، موجودات و معارفی صاحب موضوعیت و اولویت شدند که برای توسعه نظری و استکمال نفس نافع باشند و لذا تجربه و کاربرد عملی و بهره‌برداری مادی مورد غفلت قرار گرفت.

براساس آموزه‌های اصیل اسلام و قرآن، انقلاب اسلامی ایران، مستند به قانون اساسی خود، خواهان انسان و مدنیتی دوبعدی و دورکنی است. اما چنین آرمان و ایده‌آلی در شرط لازم خود نیازمند توسعه و تحول بنیادین علوم انسانی و توجه و اعتنا جدی به ابعاد نظری و کاربردی این حوزه از معرفت است.

منابع و مأخذ

۱. آربلاستر، آنتونی، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، ۱۳۶۷.
۲. اسدی، علی، افکار عمومی و ارتباطات، سروش، سال ۱۳۷۱، ص ۱۰۱.
۳. حسینی، سیدمرتضی، جایگاه هنر در فرهنگ دینی، ج ۱، انتشارات فرهنگ قرآن، سال ۱۳۸۰، ص ۱۲۶.
۴. حشمت‌زاده، محمداقبر، چارچوبی برای شناخت انقلاب اسلامی، موسسه دانش و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۶.
۵. حشمت‌زاده، محمداقبر، مسائل اساسی علم سیاست، چ سوم، کانون اندیشه جوان، سال ۱۳۸۲، ص ۱۹.
۶. رشاد، علی‌اکبر، دموکراسی قدسی، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، سال ۱۳۸۳، ص ۲۳۹.
۷. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۱، دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌تا، ص ۱۷۳.
۸. عمیدزنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، سال ۱۳۷۵، ص ۱۳۶.
۹. فارابی، ابونصر، سیاست مدنی، ترجمه سیدجعفر سبحانی، انجمن فلسفه حکمت، سال ۱۳۵۸، ص ۶۹.
۱۰. لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین ذیل کلمه سیاست.
۱۱. وایت، برایان و دیگران، مسایل سیاست جهان، ترجمه سید محمد کمال سروریان، پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال ۱۳۸۱، ص ۷۲.